


قدرت‌های بزرگ و تحولات حقوق بین‌الملل؛ با تأکید بر حقوق فضا

حسین دهشیار*  دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

ابوذر عمرانی  دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

چکیده

بسیاری از پژوهشگران معتقدند حقوق بین‌الملل طی قرون اخیر در راستای تحقق اهداف قدرت‌های بزرگ و در سایه آن شکل گرفته و رشد یافته است. در این راستا اینپرسش مطرح می‌شود که قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل چرا و چگونه در شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل تعیین‌کننده می‌باشند؟ به نظر می‌رسد قدرت‌های بزرگ به علت جایگاهی که به لحاظ توانمندی‌های مختلف دارند به طرق مختلفی مانند عرف‌سازی و شکل‌دادن به معاهدات بین‌المللی می‌توانند در ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل مؤثر باشند. هدف مقاله بررسی نقش قدرت‌های بزرگ در تحولات حقوق بین‌الملل بویژه حقوق فضایی است. همانطور که قدرت‌های بزرگ، حقوق بین‌الملل کلاسیک را که قبلاً وجود نداشت، به وجود آورده‌اند؛ در عصر مدرن نیز این جایگاه و توانمندی قدرت‌های بزرگ بخصوص در زمینه تکنولوژی و فناوری است که به این قدرت‌ها فرصت داده است تا در این موارد پیشقدم باشند. بنابراین مقاله مدعی است قدرت‌های بزرگ شکل‌دهنده، تثبیت‌کننده و حامی قواعد حقوقی می‌باشند. در این راستا سعی بر این است که بر مبنای روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از داده‌های تاریخی، نقش قدرت‌های بزرگ بویژه ایالات متحده آمریکا و روسیه در این زمینه مورد بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: حقوق بین‌الملل، حقوق فضا، قدرت‌های بزرگ، ایالات متحده آمریکا، هژمون.

مقدمه

حقوق بین‌الملل بعنوان مجموعه قواعد ناظر بر نظم حقوقی حاکم بر روابط کنشگران بین‌المللی، دستاورد توسعه و تحولات تاریخی تلقی می‌گردد که بر مناسبات سیاسی حکمفرما گردیده است. مسلماً قدرت‌های بزرگ نقش بسزایی در این تحولات داشته‌اند. این مسئله از قرن ۱۷ میلادی تاکنون مسئله‌ای انکارناپذیر است. مسئله مهم برای بسیاری از پژوهشگران این است که در این مدت حقوق بین‌الملل در راستای تحقق اهداف قدرت‌های بزرگ و در سایه آن شکل گرفته و رشد یافته است. حتی در بسیاری از موارد قدرت‌های بزرگ بویژه ایالات متحده امریکا، آنجا که حقوق بین‌الملل را در تعارض با منافع و اهداف خود دیده، از آن کناره گرفته‌اند. خروج امریکا از دیوان کیفری بین‌المللی و سازمان یونسکو را می‌توان به عنوان نمونه ذکر کرد. بسیاری محققین رئالیست، مانند نیکو کریش^۱ و فیلیپ ساندرز^۲ نیز حقوق بین‌الملل را ابزاری در دست قدرت‌های بزرگ برای رسیدن به منافع خود می‌پندارند و معتقدند حقوق بین‌الملل در اینکه کشورهای قدرتمند را با خود همراه کند در مانده است. این در حالی است که فلسفه وجودی حقوق بین‌الملل پس از شکل‌گیری نظام بین‌الملل و ستفالیایی، مهار زیاده‌طلبی و قدرت‌جویی دولت‌ها و به طور خاص، قدرت‌های بزرگ بوده است. در راستای بررسی مبحثی که مطرح شد این پرسش مطرح می‌شود که قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل در شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل چه نقشی دارند؟ در ادامه این فرضیه مطرح می‌شود که قدرت‌های بزرگ به علت جایگاهی که به لحاظ توانمندی‌های مختلف دارند؛ از طریق نهادسازی، تهیه پیش‌نویس معاهدات بین‌المللی، شکل دادن به معاهدات، تفسیر قوانین، عرف‌سازی و هنجارسازی و مجازات ناقضین حقوق بین‌الملل؛ نقش کلیدی در شکل دادن و گسترش حقوق بین‌الملل دارند.

پژوهش قصد دارد با ارائه شواهد تاریخی نقش قدرت‌های بزرگ، بویژه ایالات متحده امریکا و روسیه (شوروی سابق) را در تحولات حقوق بین‌الملل نوین مورد بررسی قرار دهد. در این پژوهش تحولات تاریخی حقوق بین‌الملل به دو دوره کلاسیک و مدرن تقسیم شده است. مبنای این تقسیم‌بندی پایان جنگ جهانی دوم و

1. Nico Krisch
2. Philip Sanders

شکل‌گیری سازمان ملل متحد است. زیرا از این تاریخ به بعد به دلایل بسیاری از جمله ایجاد سازمان ملل متحد، حقوق بین‌الملل نسبت به گذشته رشدی سریع و همه‌جانبه پیدا کرد. پژوهش سعی دارد دوره مدرن، یعنی مقطع بعد از جنگ جهانی دوم را در حوزه مباحث مربوط به حقوق فضایی مورد بررسی قرار دهد. در دوره کلاسیک، قدرت نظامی مخصوصاً قدرت دریایی کشورهای نظیر انگلستان بود که به آنها این امکان را داده بود تا در تحولات حقوق بین‌الملل ایفای نقش کنندولی در دوره مدرن، این جایگاه و توانمندی قدرت‌های بزرگ بخصوص در زمینه تکنولوژی و فناوری می‌باشد که به این قدرت‌ها فرصت داده است تا در شکل دادن به قواعد حقوق بین‌الملل، مخصوصاً در حوزه‌های نوین پیشقدم باشند.

پیشینه پژوهش

در مورد قدرت‌های برتر بطور جداگانه و حقوق بین‌الملل نیز بطور مستقل، به صورت کتاب یا مقاله و ... منابع فراوان است. برخی از مهمترین منابع بدین شرح می‌باشند. کتاب «تراژدی قدرت‌های بزرگ» تألیف جان مرشایمر و ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده؛ کتابی است که با رویکرد واقع‌گرای تهاجمی به بررسی آثارش در نظام بین‌الملل و رقابت قدرت‌های بزرگ برای کسب برتری در زمینه‌های گوناگون می‌پردازد. در این راستا از مثال‌های تاریخی نظیر جنگ‌های جهانی اول و دوم بهره می‌برد. وی هدف اصلی دولت‌ها را کنترل حداکثری منابع ثروت جهان و نیل به هژمونی می‌داند. این کتاب دیدگاه خوبی در مورد چگونگی اقدامات قدرت‌های بزرگ به خواننده ارائه می‌دهد. انتشارات دفتر سازمان ملل در (می ۲۰۱۷)، در مجموعه‌ای تحت عنوان «حقوق بین‌الملل فضایی: اسناد سازمان ملل» به طور میسوطی به حقوق بین‌الملل فضایی در چهار بخش پرداخته است. بخش نخست مربوط به معاهدات سازمان ملل متحد در مورد حقوق فضایی است، بخش دوم اصول مصوب مجمع عمومی در مورد حقوق فضا، بخش سوم قطعنامه‌های مصوب مجمع عمومی در این حوزه و بخش چهارم مربوط به سایر اسنادی است که در این زمینه وجود دارد. با مطالعه این مجموعه اطلاعات کاملی در مورد حقوق فضایی بدست می‌آید.

محمودی (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر فناوری‌های علمی بر توسعه و تحول حقوق بین‌الملل فضایی»، به این بحث پرداخته است که چگونه فناوری بر توسعه حقوق بین‌الملل فضایی تأثیر گذار بوده است. همچنین وی به نقش دو ابرقدرت امریکا و شوروی سابق در اثرگذاری به شکل دادن به قواعد عرفی و در مرحله بعد تدوین قواعد حقوق فضایی اذعان نموده است و نحوه این اثرگذاری را نشان داده است. کتاب «حاکمیت قدرت یا حاکمیت قانون؟ ارزیابی سیاست‌ها و اقدامات امریکا در مورد معاهدات امنیتی»، تألیف نیکول دلر، آرجون ماکیحانی و جان باروز است. این کتاب بیانگر روند برخورد دو گانه ایالات متحده با حقوق بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی و معاهدات امنیتی است و در نوع خود اثری بدیع، مستدل و حقوقی است. «دنیای بی‌قانون؛ امریکا، قانون‌گذاری جهانی و قانون‌شکنی»، اثر فیلیپ ساندرز و ترجمه اصغر دستمالچی است. نویسنده در این کتاب قصد دارد به این نکته پردازد که علی‌رغم اینکه با دنیایی مملو از قوانین، مقررات، آیین‌نامه‌ها و نظام‌نامه‌ها مواجه هستیم، ولی چند قدرت بزرگ خودسرانه و بنا به منافع و مطامع سلطه‌جویانه خود، مقررات و قواعد پذیرفته شده بین‌المللی را که غالباً خود از بانیان وضع آن بوده‌اند، زیر پا می‌گذارند.

نیکو کریش (۲۰۰۵)، در مقاله «حقوق بین‌الملل در عصر هژمونی: قدرت نابرابر و ایجاد نظم حقوقی بین‌الملل» به مسائلی چون حقوق بین‌الملل و قدرت‌های مافوق، ارزش نهادها برای کشورهای قدرتمند، رئالیسم، حقوق بین‌الملل و قدرت‌های هژمون... اشاره می‌کند. در این مقاله نیز به نقش هژمون در نهادسازی و توسعه حقوق بین‌الملل اشاره شده است. هرچند نویسنده در مواردی به ابزارانگاری حقوق بین‌الملل در مواردی که به نفع هژمون نیست نیز اشاره کرده است. با بررسی مختصری از منابع موجود می‌توان گفت اکثر این منابع به صورت مستقیم نقش قدرت‌های بزرگ در توسعه حقوق بین‌الملل را مورد بررسی قرار نمی‌دهند و هر کدام جنبه‌ای از مباحث حقوق بین‌الملل و یا مباحث مربوط به قدرت‌های بزرگ را بیان می‌کنند. از این رو این پژوهش با گردآوری مطالب پراکنده از منابع گوناگون، سعی کرده است در جهت پیدا کردن پاسخی جامع به پرسش پژوهش و پر کردن بخشی از کاستی‌ها در این حوزه گام بردارد.

چارچوب تئوریک پژوهش؛ تحلیل سیستمی رابطه حقوق و سیاست

بین الملل

سیستم عبارت است از «یک چارچوب نظری برای مدون ساختن داده‌های مربوط به پدیده‌های سیاسی و همچنین مجموعه‌ای یکپارچه از روابط که بر پایه یک مجموعه مفروض از متغیرهای سیاسی استوار است» (دوئرته و فالترگراف، ۱۳۸۴: ۱۸۸). در یک سیستم فرض بر این است که آن سیستم از بخش‌های مختلفی تشکیل شده است که هر یک کارویژه‌ها و وظایف خاص خود را انجام می‌دهد و بین اجرای آن روابط مکمل و متقابل وجود دارد.

عناصر سیستمی حقوق بین الملل

هر سیستم باز دارای مشخصات چهارگانه زیر است:

الف- ورودی یا درونداد: ورودی‌های سیستم عبارت است از «مجموعه عناصری که به صورت خواسته‌ها، منافع، پشتیبانی‌ها و مخالفت‌ها وارد سیستم می‌شود و پس از تبادل محیط و سیستم، به صورت برونداد از نظام خارج می‌شود. روابط بین الملل، شکل دهنده بیشترین ورودی‌های این سیستم است» (قوام، ۱۳۸۱: ۳۰). جامعه بین الملل به مفهوم محیط نظامی حقوقی بین المللی، یک هویت کاملاً پویا و سیال است که هنوز دامنه، حد و مرز و محدوده آن تعریف و تثبیت نشده است. این جامعه در عصر کلاسیک حقوق بین الملل، محدود به حوزه سیاسی-فرهنگی اروپا و با محوریت دولت ملی بود، ولی امروزه این محیط نظامی دستخوش تغییر و تحول گردیده و به کل جهان گسترش پیدا کرده است.

ب- پردازش یا فراگرد: پردازش به عمل تبدیل ورودی‌ها به خروجی سیستم اطلاق می‌شود. آنچه در این مرحله حائز بیشترین اهمیت است، وجود سازوکارهای سیستم حقوقی بین المللی می‌باشد که فرایند پردازش داده‌های ورودی سیستم را امکان‌پذیر می‌نماید. این مجموعه سازوکارها شامل آیین‌ها و رویه‌ها، فرایندهای تصمیم‌سازی، ساختارها و نهادهای سیستم حقوقی است که عمل پردازش را به سرانجام می‌رسانند. بخشی از عوامل تأثیرگذار در فرآیند پردازش را می‌توان بر حسب درجه اهمیت اینگونه برشمرد: ۱- در نظامی که واضعان و تابعان یکی هستند و هنوز مرجعی برتر از دولت‌ها وجود ندارد؛ عمل پردازش تابعی از اراده نابرابر تابعان و هویت و منطق رفتاری آنان،

رویه‌ها و آیین‌هایی از قبیل رأی‌گیری و اجماع، اقدام، سکوت و اعتراض است؛ ۲- نهادهای بین‌المللی و اتحادها و ائتلاف‌های درون سازمانی با توجه به شخصیت حقوقی آنان؛ هرچند مقاومت دولت‌ها در تعیین دستور کار سازمان‌های بین‌المللی قابل انکار نیست (نقیب زاده، ۱۳۸۸: ۴۴).

پ- خروجی یا برون‌داد: ورودی‌های سیستم در جریان عمل پردازش، به همان کیفیت زمان عرضه و ظهور در متن سیستم باقی نمی‌ماند و به هویت تازه‌ای تبدیل و به محیط سیستم ارائه می‌شود. کارآمدی و تأثیرگذاری سیستم حقوقی به برون‌دادهای آن وابسته است.

ت- بازخورد مثبت و منفی: «زمانی که یک خروجی سیستم با مؤلفه‌های تأثیرگذار محیط سیستمی سازگار می‌افتد، همان خروجی در مرحله بعد به عنوان یک ورودی به کالبد سیستم نفوذ کرده و در راستای رشد و تکامل سیستم، ایفای نقش می‌نماید که اصطلاحاً به آن بازخورد مثبت گفته می‌شود. در مواردی نیز برخی از خروجی‌های سیستم حقوقی با منافع و اهداف برخی از تابعان سیستم حقوقی در تعارض است و یا همخوانی ندارد، در این موارد معمولاً تابعان اصلی سیستم در برابر آن ایستادگی می‌کنند و آن را نمی‌پذیرند و یا خروجی مورد نظر را نقض می‌کنند که در این موارد بازخورد منفی است. اگر بازیگران مخصوصاً بازیگران اصلی نظام بین‌الملل از خروجی‌های سیستم حقوقی بین‌الملل خرسند شوند علاقه مشخصی به حفظ و کارایی سیستم پیدا خواهند کرد» (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۱۹۲). یکی از نمونه‌های بسیار گویای بازخورد منفی، صدور قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد در زمینه‌های گوناگون بین‌المللی است که به دلیل برخورد با منافع شماری از دولت‌های قدرتمند، با اقبال آن دولت‌ها مواجه نشده و به مرحله اجرا در نمی‌آید.

کار ویژه‌های سیستم حقوقی بین‌الملل

الف- ایجاد تعادل و نظم: مهمترین کارویژه نظام حقوق بین‌الملل ایجاد تعادل و نظم است، یعنی فاصله گرفتن از وضعیت طبیعی که هرج و مرج، ویژگی اساسی آن محسوب می‌شود. «این مسئله از طریق سازوکارها و قواعد حقوقی و نظارت بر اعمال تابعان سیستم حقوقی صورت می‌گیرد» (فرانکل، ۱۳۷۲: ۶۲).

ب- مشروعیت بخشی به وضعیت های اجتماعی: دومین کارویژه سیستم حقوقی بین المللی، مشروعیت بخشی به وضعیت های اجتماعی در حال شکل گیری و تثبیت اهداف سازگار با سیستم است. مفهوم این ایده آن است که نظام حقوقی بین المللی از پذیرش وضعیت های مغایر با ارزش ها و اهداف خود رویگردان است و تا حد امکان به تعدیل آنها می پردازد.

پ- پیشگیری و بازدارندگی: «فقر، بیماری های عفونی، تخریب محیط زیست، شکاف شمال - جنوب، مخاصمات مسلحانه، تروریسم، سلاح های کشتار جمعی و جنایات سازمان یافته فراملی، مهمترین تهدیدات پیش روی جامعه بین المللی است که پیشگیری و کنترل آنها از مهمترین کارویژه های یک سیستم حقوقی در روابط بین الملل به شمار می رود» (آزادبخت، ۱۳۸۹: ۱۶۸).

به نظر می رسد تحلیل مبتنی بر نظام، مبنای مناسبی برای بررسی روابط بین حقوق بین الملل و قدرت در روابط بین الملل باشد. آنچه به عنوان سیاست ها و راهبردهای کشورها عنوان می شود در واقع پرونده ها یا خروجی کشورهاست که در نظام بین الملل محل تلاقی با خروجی دیگر کشورهاست. از تلاقی این خروجی ها، رفتارهای همکاری جویانه، ستیزه جویانه و یا رقابت آمیز شکل می گیرد. قواعد حقوق بین الملل نیز که به عنوان خروجی نظام حقوقی سیستم قلمداد می شود، اگر مورد توجه و رضایت کشورها بویژه قدرت های بزرگ قرار گیرد، با بازخورد مثبت مواجه شده و قوام می یابد، ولی اگر مخصوصاً با عدم استقبال و ناخشنودی کشورهای قدرتمند مواجه شود، با بازخورد منفی مواجه شده و ممکن است مورد بی اعتنایی و انکار قرار گرفته و رد شود. به طور کلی وحدت ناهمگن جامعه بین المللی، تضاد خواسته ها، اراده معطوف به قدرت و نمونه های دیگر مانع شکل گیری یک نظام حقوقی منسجم و تأثیرگذار در حقوق بین الملل شده است و تا کنون بسیاری از ورودی های سیستم حقوقی بین المللی، به صورت قانون در نیامده اند.

عملکرد قدرت های بزرگ در قبال حقوق بین الملل فضا

«مفهوم قدرت های بزرگ تحلیل های واقع گرایانه را از روابط بین المللی منتقل می کند و بر اساس آن کشورها به قدرت های بزرگ، متوسط و کوچک تقسیم می شوند»

(Khajeh & Kahrazhi, 2014: 95). کشورهای قدرتمند در عرصه نظام بین‌الملل دارای قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی بیشتری نسبت به سایر کشورها هستند (Kratochwil, 2000: 86). این قدرت‌ها دارای توانمندی‌هایی در زمینه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی هستند که آنها را در مقایسه با کشورهایی که این توانمندی‌ها را ندارند در موقعیت ممتازی برای فعالیت در عرصه‌های مختلف بین‌المللی قرار داده است. یکی از این موارد نقشی است که در زمینه ایجاد قواعد حقوقی بین‌المللی دارند.

ایجاد عرف بین‌الملل توسط قدرت‌های بزرگ

«دولت‌های بزرگ تمایل دارند تا قالب‌های رسمی توافق‌های بین‌المللی را درهم شکنند و در قالب‌های جدید غیررسمی مانند عرف، هنجارها و استانداردهای حقوق نرم مقررات حقوق بین‌الملل را شکل دهند» (موسی‌زاده، ۱۳۹۵: ۲۶۶). «قدرت‌های بزرگ از قدرت عظیم خود برای تحمیل نظم مورد پسندشان در سطح نظام بین‌الملل استفاده می‌کنند» (Layne, 2006: 31).

الف- ایجاد عرف در حقوق فضا توسط قدرت‌های بزرگ

حقوق فضا عبارت است از مجموعه مقررات و قوانین بین‌المللی که بر روابط کشورها با یکدیگر و روابط آنها با سازمان‌های بین‌المللی که در زمینه تحقیقات فضایی عمل می‌کنند حاکم است و نیز تدوین یک سلسله قوانین بین‌المللی را بر اساس اصول حقوق بین‌الملل که ناظر بر فضای ماورای جو کرات آسمانی است ایجاب می‌نماید. روابط اجتماعی نوینی که بر اثر پیشرفت در علوم فضایی شکل گرفته، با دنیایی که تا امروز ناشناخته بود پیوند خورده است و بر همین اساس، رشته جدیدی در علم حقوق لازم است تا این پیوند را تنظیم نموده و بر آن حاکم گردد (الهویی نظری، ۱۳۹۲: ۳۸۰). حقوق بین‌الملل فضایی بیش از هر رشته دیگر حقوق بین‌الملل، تحت تأثیر فناوری توسعه یافته و حجم زیادی از قواعد و مقررات حقوقی را در خود جای داده است و دشوار است که رشته دیگری از حقوق بین‌الملل را بتوان یافت که اینچنین وابسته به فناوری باشد (محمودی، ۱۳۹۰: ۲۹۵). در این رابطه باید گفت قدرت‌های بزرگی مانند روسیه و ایالات متحده آمریکا در مباحث مربوط به فضا و فناوری‌های فضایی نسبت به

سایر کشورها پیشقدم بوده‌اند. بنابراین حقوق مربوط به فضا تا حدود زیادی متأثر از اقدامات و فعالیت‌های این دو کشور است. تحلیل رویه کشورها پیش از انعقاد معاهده فضای ماورای جو نشان می‌دهد که عرف اولین منبع حقوق بین‌الملل فضایی بوده است. در واقع، یکی از ویژگی‌های حقوق فضا این است که اولین منبع حقوقی آن عرف است (Halunko, 2019: 35).

بدین ترتیب رویه دولت‌ها در زمینه کاوش و استفاده از فضای ماورای جو منجر به ظهور تعدادی از اصول و قواعد مهم حقوق بین‌الملل فضایی شده است (محمودی، ۱۳۹۰: ۳۱۰). این مسئله به این دلیل است که پس از اینکه رویه‌ای شکل گرفت و توافق ضمنی دولت‌ها به رعایت آن ایجاد شد، می‌تواند در اسناد بین‌المللی لازم‌الاجرا منعکس شود. برای مثال می‌توان به اصل عرفی «عدم امکان تملک ملی فضا» اشاره کرد. اصل سوم مورد اشاره «اعلامیه اصول کاوش و بهره‌برداری از فضای ماورای جو» تصریح می‌دارد: «فضای ماورای جو و دیگر اجرام آسمانی نمی‌توانند از طریق ادعای حاکمیت یا به وسیله بهره‌برداری یا اشغال یا به هر طریق دیگر مورد تملک ملی قرار گیرند» (حسینی، ۱۳۹۲: ۱۱).

تمام محتوای اصل مذکور با تغییرات بسیار اندک در ماده دوم معاهده اصول ۱۹۶۷ انعکاس یافت. مانفرد لاکز، حقوقدان برجسته و قاضی دیوان بین‌المللی دادگستری، با وجود انعکاس قاعده مذکور ضمن معاهده‌ای الزام‌آور، در نظر مخالف خود در قضیه فلات قاره دریای شمال اظهار داشت که قاعده «عدم امکان تملک ملی فضا» تنها پیش از درج ضمن «معاهده اصول ۱۹۶۷»، بلکه حتی پیش از آن که در «اعلامیه اصول ۱۹۶۳» بدان تصریح گردد در زمره اصول عرفی حقوق بین‌المللی محسوب گردیده و لازم‌الاتباع برای تمامی دولت‌ها می‌باشد. در تأیید نظر پروفیسور لاکز می‌بایست گفت: «زمانی که معاهده اصول حاکم بر کاوش و بهره‌برداری از فضای ماورای جو نهایی شد، هر دو قدرت فضایی جهان، یعنی شوروی و امریکا، فعالیت‌های متعدد و متنوع فضایی را به انجام رسانده بودند، اما در این دوران، طی هیچ‌یک از فعالیت‌های مذکور و توسط هیچ‌یک از این دولت‌ها، تمام یا بخشی از فضای ماورای جو مورد ادعای حاکمیتی آنها قرار نگرفت» (حسینی، ۱۳۹۲: ۱۱). به‌عنوان نمونه در سال ۱۹۵۹ خروشچف، نخست‌وزیر سابق اتحاد جماهیر شوروی سابق، اعلام کرد که «هتزاز پرچم شوروی روی کره ماه به

هیچ وجه نشانه حاکمیت آن کشور بر ماه نیست». آیزنهاور و کندی، رؤسای جمهور اسبق ایالات متحده نیز به نوبه خود در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۳ به نام ایالات متحده همان نظر را اعلام کردند (الهویی نظری، ۱۳۹۲: ۳۸۴). برخی از حقوقدانان در خصوص شکل‌گیری عرفی قاعده «آزادی فضا» عنوان می‌کنند که آزادی فضا علی‌رغم رویه تعداد معدودی از دولت‌ها (ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سابق) و عدم تکرار آن توسط سایر کشورها، صرفاً به واسطه پذیرفته شدن و شناسایی آن توسط سایر کشورها در زمره قواعد حقوقی در آمد (موسی‌زاده، ۱۳۹۵: ۲۵۹).

مانفرد لاکز^۱، اندکی پس از انعقاد اولین معاهده سازمان ملل در خصوص فضای ماورای جو اظهار داشت: «اولین اشیایی که توسط کشورهای پرتاب‌کننده به فضا فرستاده شدند قلمرو هوایی دولت‌های مختلف را درنوردیدند. با این وجود نه دولت‌های پرتاب‌کننده از دولت‌های فوق‌اجازه‌ای حاصل نمودند، و نه دولت‌های اخیر اعتراضی به دولت‌های پرتاب‌کننده شیء صورت دادند. بدین ترتیب در مدت زمانی کوتاه، آزادی عبور و مرور در فضای ماورای جو به عنوان یک قاعده حقوق بین‌المللی تأسیس و توسط کشورهای دیگر شناسایی شد» (حسینی، ۱۳۹۲: ۱۳). به لحاظ سیستمی باید گفت این قدرت‌های بزرگ هستند که به واسطه توانمندی‌های خود در حوزه عرف پیشرو هستند و همچنین رضایت و واکنش مثبت آنها به خروجی‌های سیستمی باعث تثبیت رویه‌های ناشی از عرف می‌شود.

ب- هواپیمای بدون سرنشین

وسایل نقلیه هوایی بدون سرنشین (پهپاد) جدید نیستند. ده‌ها سال است که وجود دارند، اما اخیراً آنها محبوبیت زیادی پیدا کرده‌اند. با توسعه فناوری‌ها، پهپادهای مدرن نیز پیشرفته‌تر شده‌اند و امکانات برای استفاده از آنها بیشتر شده است که سؤالات قانونی و نظارتی جدیدی را ایجاد می‌کند (Chamoso & Others, 2018: 2).

آنچه در حقوق بین‌الملل جریان دارد این است که هر دولتی از حاکمیت کامل و انحصاری بر قلمرو هوایی خود برخوردار است و هیچ‌گونه حق عبور بی‌ضرری برای هواپیماهای خارجی در این مناطق وجود ندارد. در نتیجه غیر از شرایط اضطراری،

1. Lachs

هرگونه ورود به حوزه هوایی ملی توسط هواپیماهای خارجی منوط به رضایت دولت حاکم است که به صورت یکجانبه و یا همانطوری که جهت پروازهای تجاری بیشتر معمول است، به صورت معاهدات دوجانبه و با قید عمل متقابل اعطا می‌شود. برای ورود و عبور هواپیماهای نظامی یا سایر هواپیماهای دولتی معمولاً اخذ اجازه ویژه ضروری است. بعلاوه از هواپیماهای خارجی خواسته می‌شود که فقط از مسیرهای (کریدورهای) هوایی مشخص حرکت کنند و طبق قوانین داخلی برخی دولت‌ها، هواپیماهای خارجی دولتی باید از مقامات مسئول هوایی نیز کسب اجازه کنند (بلدسو و بوسچک، ۱۳۷۵: ۲۳۵-۲۳۴).

ماده ۸ کنوانسیون ۱۹۴۴ شیکاگو نیز مقرر می‌دارد: «هیچ هواپیمای بدون خلبانی نمی‌تواند بدون کسب مجوز از یک دولت متعاقد کنوانسیون بر فراز قلمرو آن به پرواز درآید و می‌بایست که این پرواز با رعایت شرایط مندرج در آن مجوز صورت گیرد» (طلاتی و زرنگار، ۱۳۹۶: ۴۳). بنابراین قوانین بین‌المللی اجازه استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین بر فراز قلمرو یک کشور را نمی‌دهد. ولی این عمل توسط امریکایی‌ها به کرات در کشورهای مختلف انجام شده است تا جایی که با توجیهاتی که ارائه کرده‌اند این مسئله به صورت یک عرف بین‌المللی نمود پیدا کرده است.

در هر صورت ساخت هواپیماهای بدون سرنشین و توسعه آن در دهه‌های اخیر چالش‌های حقوقی را در چارچوب استفاده از آنها در ورای مرزهای ملی بویژه برای اهداف نظامی بوجود آورده است. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، از هواپیماهای بدون سرنشین به عنوان ابزاری برای کشتار هدفمند مظنونان در جریان عملیات موسوم به «جنگ با تروریسم» استفاده شد و این کاربرد تا زمان حاضر ادامه یافته است. این در حالی است که این هواپیماها حتی در خارج از میدان‌های نبرد و مخاصمات مسلحانه نیز به کار گرفته می‌شوند (طلاتی و زرنگار، ۱۳۹۶: ۳۵). به طور مثال، حمل و نقل کالاهای پزشکی در مواقع نیاز جدی محدود به هواپیماهای بدون سرنشین شده است. از جمله این موارد می‌توان به حمل مشتقات خون و مواد دارویی به بیمارستان‌ها، حوادث تلفات جمعی و کشتی‌های دریایی در مواقع تقاضای حساس اشاره کرد (Thiels & Others, 2015: 104). این تغییر کاربری هواپیماهای بدون سرنشین تهدید بزرگی نسبت به اصل عدم توسل به زور و همچنین احترام به قواعد حقوق بشر و حقوق بین‌المللی بشردوستانه محسوب می‌شود. بر مبنای قواعد

پذیرفته شده حقوق بین‌الملل، استفاده‌های مختلف از هواپیماهای بدون سرنشین چه در زمان صلح و چه زمان جنگ تابع محدودیت‌ها و قواعدی است (طلائی و زرنگار، ۱۳۹۶: ۳۵). ولی ایالات متحده بدون وجود قانون بین‌المللی در این مورد، بارها از این نوع هواپیما استفاده کرده است. به عنوان نمونه؛ در جنگ ویتنام (۱۹۶۴-۱۹۷۲)، درگیری اسرائیل/لبنان (۱۹۸۲)، در عملیات طوفان صحرا و عملیات سپر صحرا (۱۹۹۰-۱۹۹۱) و در عملیات آزادی عراق (۲۰۰۱-۲۰۰۶)، پهبادها مأموریت‌های مختلفی را به دستور امریکا اجرا کردند (Demir & Others, 2015: 319).

هواپیماهای بدون سرنشین اولین بار در مقیاس چشمگیر به منظور انجام عملیات‌های نظارت و شناسایی در مخاصمات مسلحانه، توسط امریکا در جنگ ویتنام در دهه ۱۹۶۰ میلادی بکار گرفته شد. همچنین در دهه ۱۹۹۰ در بوسنی و هرزگوین و کوزوو و در قرن حاضر در جنگ‌های افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) بکار گرفته شد. اخیراً نیز امریکا در عراق در جریان مبارزه علیه گروه داعش از هواپیماهای بدون سرنشین استفاده کرده است. با این حال اگرچه این نوع هواپیما در گذشته برای شناسایی و اطلاعات در موارد زیادی بکار گرفته می‌شدند، اما امروزه بیشتر به عنوان ابزاری برای شلیک مواد منفجره و پرتاب موشک‌ها در عملیات موسوم به «کشتار هدفمند» تروریست‌ها شناخته می‌شوند. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، امریکا در قالب استراتژی «جنگ با تروریسم» به افغانستان و برای اولین بار از هواپیماهای بدون سرنشین مسلح خود در جریان این جنگ که از اکتبر ۲۰۰۱ آغاز شد استفاده کرد (طلائی و زرنگار، ۱۳۹۶: ۳۶-۳۷). در این راستا جورج بوش پسر، رئیس‌جمهور وقت امریکا، با کسب مجوز کنگره امریکا مبنی بر تجویز استفاده از نیروی نظامی علیه عملکرد بین‌المللی تروریسم، از پهبادها علیه القاعده و طالبان استفاده کرد (Ryan, 2010: 101). پایان جنگ سرد و ظهور تهدید جدیدی به نام تروریسم موجب حمله به افغانستان و تلاش در حذف طالبان شد (سلیمی و عیوض زاده، ۱۳۹۵: ۱۵۰). جرج بوش بعد از حمله به افغانستان در جنگ عراق و در تلاش برای براندازی رژیم صدام به این روش ادامه داد. دامنه این اقدامات به کشورهای پاکستان، یمن و سومالی، سوریه و کشورهای دیگر نیز تسری یافته است (طلائی و زرنگار، ۱۳۹۶: ۳۶-۳۷). به عنوان مثال در سال ۲۰۱۰ گزارش شد که دولت باراک اوباما، رئیس‌جمهور وقت امریکا، مجوز انجام دو برابر میزان حملات هواپیماهای بدون سرنشین امریکا را که در سال ۲۰۰۹ در شمال غرب پاکستان صورت گرفته بود صادر کرد. این میزان تنها برای

یک سال بود که در آن حملات هواپیماهای بدون سرنشین بیشتر از حملات صورت گرفته توسط این هواپیماها در کل دوران ریاست جمهوری جرج دبلیو بوش بوده است (Maslen, 2012: 598).

این در حالی است که در بسیاری از موارد هیچ مخاصمه مسلحانه‌ای بین این کشورها و امریکا وجود نداشته است. مسأله بعدی این است که هرگونه استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین بر فراز قلمرو دیگر دولت‌ها تابع اصل حاکمیت سرزمینی است (طلانی و زرنگار، ۱۳۹۶: ۳۷-۳۶). همچنین باید گفت بر اساس ماده ۵۱ منشور ملل متحد، مشروعیت استفاده از زور در مقام دفاع مشروع از شواهد و قرانن قطعی دال بر وقوع یک حمله مسلحانه ناشی می‌شود. بنابراین صرف وجود شواهدی مبنی بر توطئه و طرح ریزی احتمالی یک حمله کافی نخواهد بود. بنابراین شاید بتوان گفت واکنش نظامی صورت گرفته در پی حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مجاز تلقی می‌شود، اما تداوم این جنگ تا زمان حاضر در افغانستان بر این اساس مورد قبول نیست. عده‌ای از صاحب‌نظران معتقدند که حملات انجام شده توسط هواپیماهای بدون سرنشین امریکا به پاکستان و یمن را نیز می‌توان تحت عنوان دفاع مشروع امری قانونی تلقی کرد. این افراد در واقع تفسیری موسع از ماده ۵۱ منشور ملل متحد به دست می‌دهند و با تأکید بر مفهوم دفاع مشروع پیشگیرانه یا پیشدستانه این مسئله را توجیه می‌کنند. این افراد معتقدند حمله نظامی یک بازیگر غیردولتی علیه یک دولت، دیپلمات‌ها، نظامیان و شهروندان آن کشور؛ حق دفاع مشروع مصرح در ماده ۵۱ منشور ملل متحد را به دنبال دارد و هیچ یک از عبارات منشور متضمن این مفهوم نیست که دولتی که مورد حمله واقع شده تنها درون مرزهای خود یا دولت مورد حمله می‌تواند به حق دفاع از خود استناد کند. بنابراین حامیان سیاست امریکا در استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین چنین نتیجه می‌گیرند که دفاع مشروع می‌تواند حتی خارج از وضعیت مخاصمات مسلحانه و بدون موافقت دولتی که از داخل قلمرو آن حملات عاملان غیر دولتی نشأت می‌گیرد نیز مجاز و مشروع باشد (طلانی و زرنگار، ۱۳۹۶: ۴۹).

جرج بوش در این باره مدعی بود در شرایطی که حوادث مهیب ناگهانی ناشی از حمله تروریستی (به خصوص سلاح‌های تخریب و کشتار جمعی) می‌تواند موجب خساراتی شود، منتظر ماندن برای یک تفسیر دقیق از مفهوم حمله مسلحانه قابل قبول

نخواهد بود (Valun, 2011: 10). در راستای دکترین بوش، کنت اندرسون معتقد است که امریکا می‌تواند برنامه هواپیماهای بدون سرنشین خود را با استناد به حق گسترده‌تر دفاع مشروع پیشگیرانه یا پیشدستانه اجرا کند که شامل حق تبعی و فرعی دفاع از خود در برابر تهدیدهای ادامه‌دار است. این رویکرد دولت امریکا ناشی از تفسیر موسع ماده ۵۱ منشور، منجر به شکل‌گیری و اجرای تئوری دفاع پیشدستانه شده است (طلاتی و زرنگار، ۱۳۹۶: ۵۰).

بر این اساس تولید هواپیماهای بدون سرنشین طی سال‌های اخیر به شدت رو به افزایش بوده است. به جز چند بازیگر پیشگام در استفاده از این هواپیماها مانند امریکا و اسرائیل، با توجه به پیشرفت‌های روزافزون تکنولوژی در چند سال گذشته، کشورهای مختلف جهان اعم از بزرگ و کوچک لزوم استفاده از این هواپیماها را به دلایل مختلف احساس کرده و درصدد دستیابی به تولید یا خرید آنها برآمده‌اند. در حال حاضر بیش از ۵۰ کشور جهان از جمله چین، برزیل، روسیه، ترکیه، هند، پاکستان و ایران از تکنولوژی هواپیماهای بدون سرنشین برخوردار شده‌اند (طلاتی و زرنگار، ۱۳۹۶: ۴۰).

شکل دادن به معاهدات مربوط به حقوق فضایی توسط قدرت‌های بزرگ

در طول سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، پیشرفت قابل توجهی در فناوری فضایی در کشورهایی مانند آلمان، شوروی و امریکا صورت گرفت. طبیعتاً این فعالیت‌ها در دوران جنگ تقویت شد و در نهایت منجر به پرتاب اسپوتنیک در ۱۹۵۷ توسط شوروی شد، اولین ماهواره‌ای که در مدار زمین قرار گرفت (محمودی، ۱۳۹۰: ۳۰۸). پرتاب این ماهواره سرآغاز فعالیت‌های فضایی دولت‌ها به حساب می‌آید (عبداللهی و حسینی، ۱۳۹۴: ۵۳۳). در آوریل ۱۹۶۱ یوری گاگارین، اولین پرواز فضایی با سرنشین را تکمیل کرد و در ۱۹۶۹ نیل آرمسترانگ، اولین انسانی بود که پا به یک جرم سماوی دیگر گذارد. از آن زمان روشن بود که به منظور اجتناب از تعارضات در رویه کشورها وضع قواعد حقوقی در این زمینه ضروری است (محمودی، ۱۳۹۰: ۳۰۸). در واقع، نیاز واقعی برای تدوین هنجارهای حقوقی بین‌المللی از فعالیت‌های فضایی در اواخر دهه ۱۹۵۰ اتفاق افتاد، هنگامی که ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی موفق به اجرای اولین برنامه‌های فضایی خود شدند (Sidorova, 2013: 2).

در دو دهه نخست عمر اکتشاف فضایی، پرتاب سفینه‌ها و ماهواره‌ها دارای ملی دولت‌ها به شمار می‌آمدند. اما اوایل دهه ۱۹۷۰ که شرکت‌های خصوصی و مؤسسات شروع به ساخت ماهواره‌های خود نمودند، این مسئله در حوزه‌های ماهواره‌ای اهمیت زیادی پیدا کرد. این فعالیت‌ها که روز به روز توسط دولت‌ها و بخش‌های خصوصی در زمینه اکتشافات تجاری ماورای جو بویژه پرتاب سفینه‌ها و قمرهای مصنوعی انجام می‌شد، ایجاد یک رژیم خاص تحت حقوق بین‌الملل را در خصوص ماورای جو ضروری می‌نمود (جوینر، ۱۳۸۷: ۳۴۹).

شکل‌گیری حقوق فضایی، متضمن خصیصه‌های بدیعی است که همزمان با بکر بودن حقوقی قلمرو مربوط و با فایده جهانی پیوند خورده به این قلمرو و با نقش مسلط یک گروه کوچک از دولت‌ها در این زمینه و در مرتبه اول ایالات متحده و شوروی ارتباط دارند. در واقع بنای فرایند تدوین، تلفیق مذاکرات دوجانبه مابین دو ابرقدرت است که در مرحله بعد سازمان ملل متحد به جای آنها نشسته است و به استنتاج اصول عمومی قابل اعمال در قطعنامه‌ها و معاهداتی می‌پردازد که رسالت جهانی دارند (کک دین، ۱۳۸۲: ۸۶۴).

الف - معاهدات چندجانبه: موافقتنامه ایستگاه فضایی بین‌المللی

پس از گسترش حضور انسان در فضای ماورای جو، تلاش‌هایی در سطح بین‌المللی برای جبران نقایص معاهدات فضایی در زمینه نحوه اعمال صلاحیت بر افراد در فضای ماورای جو صورت گرفت که «مهمترین آنها مقررات مندرج در «موافقتنامه ایستگاه فضایی بین‌المللی» است که در سال ۱۹۹۸ بین دولت‌های دخیل در طرح ایستگاه فضایی بین‌المللی یعنی کانادا، ایالات متحده آمریکا، روسیه، ژاپن و آژانس فضایی اروپایی منعقد شد». توضیح آنکه به همراه این سند، دولت‌های دخیل در این طرح، اقدام به امضای یادداشت تفاهمی کردند که به موافقتنامه مزبور منضم شد. «بر اساس بند ششم از ماده ۱۱ این یادداشت تفاهم، دولت‌ها مأمور به تهیه و تنظیم دستور العملی شدند که موارد و ترتیبات زیر را پوشش دهد: تعیین سلسله‌مراتب حاکم بر سرنشینان ایستگاه فضایی، نحوه تقسیم مدیریت میان مسئولیت‌های افراد حاضر در ایستگاه و مراکز مستقر در زمین و مقررات انضباطی» (امین‌زاده و علاقه‌بند حسینی، ۱۳۹۳: ۴۶).

«طبق مفاد ماده ۲۲ موافقتنامه ایستگاه فضایی صلاحیت اولیه و اصلی قابل اعمال بر فضانوردان و سرنشینان حاضر در ایستگاه فضایی صلاحیت دولت‌های متبوع آنان است و تنها در صورت تعلل در محاکمه موافقت دولت مذکور با استرداد فرد خاطی یا انقضای مهلت سه ماهه که در طی آن دولت خسارت دیده و دولت متبوع فرد خاطی فرصت راییزی برای حل و فصل طرق تعقیب و مجازات را دارند، طرق مجازات به شکل دیگری دنبال خواهد شد» (امین‌زاده و علاقه‌بند حسینی، ۱۳۹۳: ۴۷). پیش از این موافقتنامه که دومین موافقتنامه از این نوع است، «دولت‌های امریکا، کانادا، ژاپن و تعدادی از دولت‌های اروپایی (در قالب سازمان فضایی اروپایی) در سال ۱۹۸۸ اقدام به انعقاد نخستین موافقتنامه ایستگاه فضایی کردند، که البته بنا به دلایلی که مهمترین آن را می‌توان پایان جنگ سرد و بازتعریف رابطه شوروی و دولت‌های غربی در زمینه همکاری‌های بین‌المللی در عرصه کاوش و بهره‌برداری از فضای ماورای جو دانست، چندان مؤثر و مفید نبود و به همین دلیل موافقت‌نامه جدیدی با هدف الحاق شوروی به این پروژه در تاریخی که ذکر شد انعقاد یافت» (امین‌زاده و علاقه‌بند حسینی، ۱۳۹۳: ۴۶). مشخص است که قدرت بزرگی مانند روسیه می‌بایست در مراحل ورودی و پردازش چنین موافقتنامه مهمی نقش داشته باشد و از خروجی آن راضی باشد، در غیر این صورت این موافقتنامه به سختی شکل اجرایی و مشروعیت می‌یابد.

ب- نقش قدرت‌های بزرگ از طریق سازمان ملل متحد در زمینه حقوق فضا
سازمان ملل، نقش مهمی در تکامل حقوق بین‌الملل فضایی موجود ایفا نموده است. با وجود این، در ابتدا دغدغه‌های این سازمان، واکنش به بهره‌برداری نظامی از فضا در مسابقه فضایی بود که میان دو ابر قدرت ایجاد شده بود. در مقابل؛ مجمع عمومی سازمان ملل، کمیته استفاده‌های صلح‌آمیز از فضای ماورای جو (کوپوس) را ایجاد نمود. در واقع پس از پرتاب اسپوتنیک ۱ توسط شوروی سابق، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۵۸، قطعنامه شماره ۱۳۴۸ را به تصویب رساند که مطابق با آن «کمیته‌ای موقت» برای استفاده صلح‌آمیز از فضای ماورای جو تأسیس شد. یک سال

بعد با قطعنامه ۱۴۷۲، این کمیته موقت به کمیته دائمی که به کوپوس^۱ معروف است تبدیل شد (Maogoto & Freeland, 2007: 1).

وظیفه کوپوس، بررسی حوزه همکاری بین‌المللی و مطالعه ابزارهای ممکن و عملی و اثربخشی به برنامه‌ها در استفاده‌های صلح‌آمیز از فضای ماورای جو است. مجمع کوپوس در آغاز فعالیت‌های خود، پارامترهایی را تعریف نمود که طبق آن کشورهای عضو در مطالعه مسائل حقوقی در کاوش فضای ماورای جو راهنمایی شوند. این پارامترها شامل موارد ذیل بود:

- * اعمال حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد در فضای ماورای جو؛
- * آزادی کاوش و استفاده توسط همه کشورها مطابق با حقوق بین‌الملل؛
- * منع تصاحب فضا توسط هر کشوری.

۱۸ کشور از جمله آمریکا و شوروی بر مبنای سطح فناوری فضایی و موقعیت جغرافیایی خود کمیته را تشکیل دادند. در ابتدا این کمیته، کمیته موقتی مجمع عمومی بود و در سال بعد به عنوان کمیته دائم به کار خود ادامه داد و در همان زمان تعداد اعضای آن به ۲۴ عضو افزایش یافت، لیکن با جنگ سرد اعضا به دو گروه تقسیم شدند. افزایش اعضای کوپوس که اکنون به ۶۹ کشور رسیده است، تصمیم‌گیری را دشوارتر می‌نماید و حصول مصالحه میان این ۶۹ کشور با دیدگاه‌های سیاسی مختلف و سطوح اجتماعی فرهنگی مختلف دشوار به نظر می‌رسد (محمودی، ۱۳۹۰: ۳۱۶).

فرایند تدوین حقوق بین‌الملل فضایی لزوماً مفصل، پرمشقت و زمان‌بر است و شامل بیانیه‌های رسمی، بحث‌های کلی، مذاکرات مفصل و بررسی و ویرایش است. پس از آن در مورد پیش‌نویس، فرآیند وفاق عام اعمال می‌شود. وفاق عام یک ساختار مذاکره‌ای چند مرحله‌ای است که به موجب آن ابتدا قدرت‌های بزرگ در یک موضوع مذاکره می‌کنند و به محض آنکه منافع مشترک‌شان تعیین شد، مذاکرات بعدی سایرین را زیر چتر در می‌آورد (Sreejith, 2008: 342).

پس از آنکه متن از طریق وفاق عام در کوپوس مورد توافق قرار گرفت، مجمع عمومی آن را مورد تصویب قرار می‌دهد. اگر متن در قالب معاهده باشد کشورها می‌توانند تصمیم بگیرند که آن را امضا یا تصویب کنند و یا بدان ملحق شوند و اگر

معاهده نباشد، این متن در قالب اعلامیه اصول حقوقی باقی می‌ماند. وفاق عام عاملی است که برای توفیق قانونگذاری ملل متحد معتبر شناخته شده است. ارائه این شیوه که اول بار در کمیته استفاده‌های صلح‌آمیز از فضای ماورای جو (کوپوس) مورد استفاده قرار گرفت، تحت تأثیر وقایع جنگ سرد بود. برای مثال در ابتدا، شوروی بر وتوی مطلق در درون کوپوس پافشاری می‌کرد و از مشارکت در هر زمینه‌ای خودداری می‌نمود. در مقابل امریکا بر این نظر بود که باید آیین رأی‌گیری اعمال شود. در جمع این دو دیدگاه، آیین وفاق عام پیشنهاد شد. اساس وفاق عام، کنار گذاردن رأی‌گیری و تلاش برای حصول به یک توافق بالاتفاق است. رییس جلسه تعیین می‌کند که آیا این رضایت وجود دارد. اگر چنین رضایتی وجود داشته باشد، او به مذاکرات خاتمه می‌دهد و موضوعی که مورد تصمیم‌گیری قرار گرفته است را اعلام می‌کند. در صورتی که وفاق عام صورت نگرفت، رأی‌گیری انجام می‌شود. تاکنون در کوپوس از آیین رأی‌گیری استفاده نشده است و این نهاد شاید تنها نهادی باشد که وفاق عام را در خالص‌ترین شکل خود استفاده می‌کند (محمودی، ۱۳۹۰: ۳۱۶).

اقدام اولیه این کمیته به تصویب اعلامیه ۱۹۶۳ در خصوص «اصول حقوقی حاکم بر فعالیت کشورها در کاوش و بهره‌برداری از فضای ماورای جو» منجر شد. این اعلامیه اساس معاهده ۱۹۶۷ فضا را تشکیل می‌دهد که به عنوان «منشور کیپر فضا» شناخته شده است (Maogoto & Freeland, 2007: 1). تصویب این معاهده عزمی را برای دستیابی به معاهدات دیگر ایجاد کرد و سبب انعقاد چهار معاهده بین‌المللی دیگر به شرح ذیل شد: ۱- موافقتنامه ۱۹۶۸ در خصوص نجات فضاوردان، بازگشت آنها و بازگرداندن اشیای پرتاب شده به ماورای جو که «موافقتنامه امداد و نجات یا نجات» نامیده می‌شود؛ ۲- کنوانسیون ۱۹۷۵ در خصوص ثبت اشیای پرتاب شده به ماورای جو که «کنوانسیون ثبت» نامیده می‌شود؛ ۳- کنوانسیون ۱۹۷۵ در مورد مسئولیت بین‌المللی برای خسارت ناشی از اشیای فضایی که «کنوانسیون مسئولیت» نامیده می‌شود؛ ۴- موافقتنامه ۱۹۷۹ حاکم بر فعالیت کشورها در ماه و سایر اجرام سماوی که «موافقتنامه ماه» نامیده می‌شود (جلالی و آقاحسینی، ۱۳۹۵: ۶۹۶). موارد ذکر شده به عنوان مهمترین منابع حقوق بین‌الملل فضایی محسوب می‌شوند (پورقصاب و کاکاوند، ۱۳۹۵: ۹۷).

آنچه از بررسی این معاهدات مشخص می‌شود این است که رژیم حقوقی فعلی فضا پراکنده و ناکافی است و نمی‌تواند پاسخگوی مسائل مربوط به استفاده فزاینده از فضا باشد (نواده توپچی، ۱۳۸۶: ۳۱۵). در خصوص حفظ محیط فضا نیز وضع همان‌گونه است و حتی می‌توان گفت بحث آلودگی محیط فضا در این معاهدات تقریباً نادیده گرفته شده است. البته به تدریج حقوق بین‌الملل قراردادی که تا حدودی به برخی از جنبه‌های حفظ محیط فضا می‌پردازد توسعه یافته است. برای مثال «منع آلودگی فضا با مواد رادیواکتیو» توسط معاهده ۱۹۶۳ مسکو مربوط به منع نسبی آزمایش‌های هسته‌ای تسهیل گردید و معاهده‌ای بین آمریکا و شوروی سابق به تصویب رسید که به موجب آن اجسام حامل سلاح‌های هسته‌ای یا سلاح‌هایی که قدرت تخریبی عظیمی دارند به مدار زمین پرتاب نشوند (جلالی و آقاحسینی، ۱۳۹۵: ۷۰۸). در هر صورت باید در مورد قلمرو فضایی و قوانینی که در این زمینه بوجود می‌آید به نقش قدرت‌های برتر نظام بین‌الملل در این زمینه‌ها اذعان کرد. باید گفت استفاده از فضا از دیرباز در اختیار دو کشور ایالات متحده و روسیه بوده است. بنابراین مشارکت این دو کشور در هر رژیم حقوقی حاکم بر فضا جهت تضمین موفقیت آن رژیم، شرط اساسی محسوب می‌شود. در کوپوس هم همانطور که نحوه مذاکرات و رأی‌گیری مشخص می‌شود می‌توان دریافت که نقش این دو کشور قدرتمند و پیشرفته در زمینه فضایی نسبت به سایر کشورها بیشتر است و نمی‌توان تصور کرد قاعده‌ای در این زمینه بدون موافقت این دو کشور شکل بگیرد. همانطور که جوینر مطرح کرده است؛ کوپوس از زمان تأسیس خود در استیلای ایالات متحده و شوروی سابق قرار داشته است (جوینر، ۱۳۸۷: ۳۵۲).

روشن است که به لحاظ سیستمی نیز دو قدرت آمریکا و روسیه (شوروی سابق) تأثیر قاطعی در تمام مراحل ورودی، پردازش، خروجی و بازخورد مباحث مربوط به حقوق فضا دارند. در واقع ورودی مباحث مربوط به حقوق فضا مستقیماً توسط این قدرت‌ها تهیه می‌شود، هرچند پردازش توسط سازمان ملل و کوپوس انجام می‌شود، ولی به نقش دو ابرقدرت در کوپوس اشاره شد، واضح است که این دو قدرت از خروجی سیستم نیز راضی هستند و مشکلی در زمینه بازخورد پیش نمی‌آید.

کناره‌گیری هژمون از حقوق بین‌الملل

«ریشه هژمونی به واژه‌ای یونانی به معنای رهبری^۱ بر می‌گردد. در روابط بین‌الملل یک هژمون، رهبر گروهی از دولت‌هاست» (Griffiths, 2005: 63). «اصلی‌ترین مفهوم هژمونی عدم تعادل قدرت در سیستم بین‌الملل را نشان می‌دهد که در آن یک دولت چنان قدرتمند است که می‌تواند رهبری و تسلط بر این سیستم را اعمال کند» (Antoniades, 2008: 3). از دیدگاه مرشایمر^۲، بعنوان یک واقع‌گرای ته‌اجمی^۳، تنها راه دستیابی به امنیت رسیدن به مرحله هژمونی است. یک قدرت بزرگ حتی زمانی که نسبت به سایر رقبای خود به برتری نظامی قاطع دست یابد، باز هم در جستجوی راهی برای افزایش قدرت خود است و این امر به وسیله رسیدن به جایگاه هژمونی حاصل می‌شود (مرشایمر، ۱۳۹۰: ۳۹). «هژمون منابع را صرف ایجاد ثبات در سیستم بین‌المللی می‌کند. این کار از طریق ایجاد کالاهای عمومی صورت می‌پذیرد» (Destradi, 2008). 10) ولی ممکن است هژمون نسبت به برخی خروجی‌های سیستم حقوقی بین‌المللی ناراضی باشد که در این صورت واکنش‌های منفی نشان می‌دهد. این ادعایی است که بسیاری از پژوهشگران حوزه روابط بین‌الملل بویژه واقع‌گرایان، بیان می‌دارند و مدعی هستند که قدرت‌های بزرگ اگر حقوق بین‌الملل را در راستای منافع خود نبینند از آن کناره می‌گیرند و حتی آشکارا آن را نقض می‌کنند. در ذیل به برخی اقدامات امریکا در این راستا پرداخته می‌شود.

الف - بی‌توجهی امریکا به تعهدات خود پس از تصویب معاهدات

ایالات متحده در رابطه با بسیاری از تعهدات معاهده‌ای خود، سیاست انجام تعهدات را در صورت مصلحت‌آمیز بودن دنبال می‌کند. برای مثال، منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای ایجاب می‌کند که امریکا مذاکرات را با حسن‌نیت برای انجام اقدامات مؤثر در رابطه با توقف مسابقه تسلیحاتی هسته‌ای در آینده‌ای نزدیک و نیز خلع سلاح هسته‌ای دنبال کند، اما امریکا تنها تعهد به خلع سلاح هسته‌ای را در سیاست ملی هسته‌ای خود گنجانده است.

-
1. Leadership
 2. John Mearsheimer
 3. Aggressive Realism

در عوض در بازنگری وضعیت هسته‌ای خود در ژانویه ۲۰۰۲، برای حفظ نیروهای هسته‌ای مدرن و بزرگ خود برنامه‌ریزی می‌کند. به‌رغم بی‌توجهی به تعهدات خلع سلاح خود تحت ان پی تی، امریکا نقش برخوردار با کشورهای را ایفا می‌کند که به تعهدات خود تحت ان پی تی عمل نمی‌کنند. در نمونه‌ای دیگر، ایالات متحده به عنوان عضوی از کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی، متعهد به انجام ملزومات گزارش‌دهی و بازرسی است اما کنگره قانونی را وضع نموده که پابندی امریکا را در قبال تعهداتش محدود می‌کند. یا کنوانسیون سلاح‌های میکروبی، ایالات متحده را از ساخت سلاح‌های میکروبی منع می‌کند اما این کشور در اواخر دهه ۱۹۹۰، بمبی را آزمایش کرد که مسلح به سیاه زخم بود. همچنین امریکا از یک معاهده امنیتی سی ساله با روسیه یعنی معاهده موشک‌های ضد بالستیک خارج شد (ساندرز، ۱۳۸۸: ۷۷).

ب- ایالات متحده امریکا و دیوان کیفری بین‌المللی

ظهور دیوان کیفری بین‌المللی معمایی تازه فراوری قدرت‌های بزرگ قرار داده است، به گونه‌ای که این قدرت‌ها وجود دیوان را تهدیدی برای منافع خود در نظر می‌گیرند (Sewall & Kaysen, 2007: 2).

تشکیل دیوان بین‌المللی کیفری در سال ۲۰۰۲ (۱۳۸۱ هجری) مخالفت‌های سرسختانه دولت ایالات متحده با آن را در پی داشته است. امریکا که خود از پیشگامان تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی بود، چون روند تأسیس دیوان مطابق منافعش پیش نرفت از آن کنار کشید و حتی در راستای تضعیف آن عمل می‌کند (عباسی و کیانی، ۱۳۹۱: ۷). امریکا ۴ مورد را به عنوان مانعی برای تأیید دیوان اعلام کرد: ۱- قدرت موجود در دیوان توسط هیچ نهادی بررسی نشده و بازپرسی ایجاد شده در دیوان در مقابل هیچ دولت و یا نهادی به غیر از خود دادگاه پاسخگو نیست؛ ۲- معاهده رم در حوزه اختیارات شورای امنیت سازمان ملل دخالت کرده است اما از منشور سازمان ملل تبعیت نمی‌کند؛ ۳- دیوان به خود اجازه پیگرد حقوقی اتباع امریکا را می‌دهد که از این طریق حاکمیت ایالات متحده را مخدوش می‌کند و ۴- ممکن است دیوان، مسئولان و نظامیان امریکایی را به دلایل سیاسی احضار نمایند. در واقع این دادگاه به کشورهای عضو اجازه می‌دهد سربازان امریکایی را به دلایل سیاسی متهم سازند (امین‌زاده و صدرزاده، ۱۳۸۸: ۴۷). در

واقع بیم کیفرخواست یا محاکمه اتباع امریکایی از سوی دیوان، هسته اصلی نگرانی‌های ایالات متحده را شکل می‌دهد (Sewall & Kaysen, 2007: 2).

ب- خروج امریکا از توافق هسته‌ای با ایران

در ۱۴ ژوئیه سال ۲۰۱۵، (۲۳ تیر ۱۳۹۴)، ایران و شش قدرت ایالات متحده، انگلستان، فرانسه، روسیه، چین و آلمان یک برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) را تنظیم کردند. در این توافق ایران در ازای برداشتن سطح گسترده‌ای از تحریم‌های ایالات متحده، اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد، محدودیت‌هایی را برای اطمینان از صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای خود پذیرفت (Kerr & Katzman, 2018: 1). متعاقب امضای این سند و تنها پس از شش روز، در تاریخ ۲۹ تیر ۱۳۹۴، قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد به تصویب رسید که بر اساس آن، تحریم‌های قبلی شورای امنیت ملغی شده و کشورهای امضاکننده برجام، موظف به اجرای کامل تعهدات مندرج در آن شدند (دلخوش، ۱۳۹۶: ۵۳). ایالات متحده در دوره ترامپ با بی‌اعتنایی نسبت به شورای امنیت سازمان ملل که برجام را تصویب کرده بود و بی‌اعتنایی به مخالفت کشورهای اروپایی، روسیه و چین، در سخنرانی خود در ۱۳ اکتبر ۲۰۱۷ در مورد راهبرد جدید خود پیرامون ایران، پایبندی تهران به برجام را تأیید نکرد (سلیمان‌زاده و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۷۴). سرانجام در پی تلاش آمریکا برای خروج از برجام، ایالات متحده در روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۷ رسماً از برجام خارج شد.

ت- خروج ایالات متحده از سازمان بهداشت جهانی و معاهده آسمان باز
ترامپ در ۲۱ مه ۲۰۲۰ تصمیم خود را برای خروج از معاهده آسمان‌های باز^۱ علنی و اعلام کرد به دلیل تخلف روسیه، به صورت رسمی در اکتبر ۲۰۲۰ از معاهده آسمان‌های باز خارج می‌شود. طبق این معاهده دولت‌ها می‌توانند با تجهیزات حسگر پیچیده برای اطمینان از اینکه آنها برای اقدام نظامی آماده نمی‌شوند، بر فراز آسمان اعضا پرواز کنند. این معاهده سال ۱۹۹۲ در زمان جورج بوش پدر برای شفاف کردن فعالیت‌های هواپیماهای جاسوسی و نظامی بین آمریکا و روسیه امضا و از ۲۰۰۲ اجرایی شد. امریکا،

1. Treaty on Open Skies

خودداری روسیه را از دادن مجوز پرواز بر فراز منطقه کالینینگراد و مناطقی از گرجستان که زیر کنترل روسیه است، به عنوان تخلف ذکر کرده است. در سپتامبر ۲۰۱۹ روسیه اجازه پرواز شناسایی بر فراز ناحیه‌ای از مرکز روسیه را که در آن مانور نظامی برگزار می‌شد به آمریکا و کانادا نداد. در اکتبر همان سال گزارش شد که دونالد ترامپ، خروج از معاهده آسمان‌های باز را در دست بررسی دارد (Sanger, 2020: 1).

همچنین دولت ترامپ در جولای ۲۰۲۰ (تیر ماه ۱۳۹۹) به سازمان ملل متحد اطلاع داد که از سازمان بهداشت جهانی خارج خواهد شد، این اطلاعیه باعث می‌شود که ترامپ در اواخر ماه مه شرکت در سازمان بهداشت جهانی را خاتمه دهد. ترامپ بارها مدعی شده است که دولت چین با همکاری سازمان بهداشت جهانی شیوع ویروس کرونا را برای مدتی پنهان کرده است (Lee, 2020).

با بررسی سیاست‌های اعلامی و اعمالی ترامپ می‌توان استدلال کرد که او در بهترین وضعیت، پیرو انزوآگرایی جدید است. نوانزوآگرایی خواستار پایان یافتن یا کاهش برخی تعهدات سیاست خارجی ایالات متحده امریکاست، اما در عین حال با تداوم برخی دیگر موافق است. نوانزوآگرایی نوعی بین‌المللی‌گرایی گزینشی است، نه انزوآگرایی مطلق. ترامپ به صراحت مخالف تعهدات بین‌المللی امریکاست (زمانی و نیاکویی، ۱۳۹۸: ۱۰۴-۱۰۳). ریچارد هاس، رئیس شورای روابط خارجی امریکا می‌گوید: «سیاست خارجی ترامپ مضمون خود را پیدا کرده است و آن دکترین خروج است. امریکا قراردادهای مهم بین‌المللی را ترک کرده یا تهدید کرده است که از آنها خارج می‌شود. از جمله پیمان ترنس پاسیفیک، توافقنامه تغییرات اقلیمی پاریس، نفتا، یونسکو و برجام» (Haass, 2020).

بنابراین می‌توان گفت هژمون آنجا که حقوق بین‌الملل را در راستای منافع خود نبیند در صورت لزوم آن را نادیده می‌انگارد (Krisch, 2005: 373). طرح این مبحث به دلیل ملاحظاتی بود که بسیاری نسبت به نیت و اهداف واقعی هژمون و قدرت‌های برتر در مورد حمایت از قواعد حقوق بین‌الملل دارند. این ملاحظات می‌تواند جنبه‌ای از واقعیت را به همراه داشته باشد. درست است که این انتقادات مهم هستند و گاهی در بردارنده اطلاعات مهمی می‌باشند، ولی تقلیل‌پذیری حقوق بین‌الملل به قدرت و منافع کشورها کار غلطی است. اشاره شد که منافع ملی کشورهای قدرتمند ملاک عمل و راهنمای اقدام آنها در عرصه روابط بین‌الملل است. ولی این مسئله نیز مهم است که در

هر صورت حقوق بین‌الملل در پس اقدامات این کشورها به پیش رانده می‌شود. قواعد حقوقی به نسبت سایر کشورها، اهمیت و سود بیشتری برای هژمون دارد. با استفاده از قواعد حقوقی، هژمون می‌تواند نظم مورد نظر خود را به وجود آورد. هزینه‌های اداره نظام بین‌الملل را کاهش دهد و مشروعیت بیشتری برای خود و نظمی که ایجاد کرده است بدست آورد. بنابراین به عنوان نتیجه می‌توان گفت کشورهای قدرتمند موجود، تثبیت کننده و حامی و پشتیبان حقوق بین‌الملل اند، زیرا به نفع آنها و در راستای منافع آنهاست. در مواردی نیز که آن را بر خلاف منافع خود بدانند تا حد امکان از آن کناره می‌گیرند و حتی آن را نقض می‌کنند.

نتیجه‌گیری

امروزه ضرورت و اهمیت حقوق بین‌الملل بر کسی پوشیده نیست. اگرچه نمی‌توان بسیاری از نظریات واقع‌گرایان را نادیده گرفت، ولی می‌توان مطمئن بود که رعایت حقوق بین‌الملل نسبت به گذشته بسیار بیشتر شده است. قدرت‌های بزرگ در گذشته آزادی عمل بیشتری برای اقدامات خود در عرصه نظام بین‌الملل داشتند، ولی امروزه رعایت حقوق بین‌الملل برای هر کشوری که می‌خواهد از خود چهره‌ای موجه به نمایش بگذارد الزام آور است. اگرچه نقض قواعد حقوقی نیز از سوی قدرت‌های بزرگ به کرات صورت پذیرفته و در قبال آن دست به تفسیر و تغییر قواعد نیز زده‌اند، ولی باید یادآور شد که در عرصه جهانی هیچ حکومت و قوه مجریه‌ای که بخواهد قوانین را اجرا کند وجود ندارد، بنابراین حقوق بین‌الملل برای اجرایی شدن نیاز به حمایت قدرت‌های بزرگ دارد. در مورد چرایی و چگونگی تعیین کننده بودن قدرت‌های بزرگ در شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل همانطور که بحث شد این عمل از طرق مختلف صورت می‌پذیرد. مواردی مانند عرف‌سازی و هنجارسازی و همچنین شکل دادن به معاهدات حقوقی بین‌المللی نشان از نقش بارز قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل از جمله هژمون در ایجاد، تثبیت و حمایت از حقوق بین‌الملل دارد. این مسئله به دلیل جایگاه و توانمندی‌های قدرت‌های بزرگ در زمینه‌های مختلف صورت می‌گیرد. در دوره نوین علاوه بر قدرت نظامی که پشتوانه مهمی برای قدرت‌های بزرگ می‌باشد، باید بر قدرت اقتصادی، فرهنگی و بخصوص توانمندی‌های علمی و

تکنولوژیک این قدرت‌ها اشاره کرد. این توانمندی‌ها باعث شده است تا در مسائل نوین مانند حوزه فضایی نیز قواعد حقوقی اول بار در سایه عملکرد این کشورها به صورت عرف در بیاید و در مرحله بعد این قدرت‌ها نقش اصلی را در شکل‌گیری معاهدات مربوطه داشته باشند.

بررسی اقدامات امریکا و روسیه در زمینه حقوق فضا نشان داد که ورودی‌های سیستم حقوقی بین‌المللی با توافق این دو کشور شکل می‌گیرد. در مرحله پردازش ممکن است کشورهای دیگری و همچنین نهادهای بین‌المللی مربوطه نیز دخیل باشند، ولی خروجی سیستم حقوقی هر چه باشد باید مورد رضایت ابرقدرت‌ها واقع شود، وگرنه این قدرت‌ها ابزارهای لازم برای نادیده گرفتن این خروجی‌ها را دارند. به طور خلاصه، اگرچه در پژوهش نشان داده شد که قدرت‌های بزرگ آنجا که حقوق بین‌الملل را در راستای منافع خود نبینند از آن کناره می‌گیرند و یا آن را نقض می‌کنند، ولی مسئله اصلی این است که در پس اقدامات این کشورها حقوق بین‌الملل به پیش رانده می‌شود. می‌توان گفت دلیل شکل دادن و حمایت از حقوق بین‌الملل توسط قدرت‌های بزرگ این است که این مسئله برای این کشورها سودمند است، چرا که حقوق بین‌الملل هزینه حفظ نظام را برای قدرت‌های بزرگ کم می‌کند، سایر کشورها از این طریق با قدرت‌های بزرگ، مخصوصاً هژمون همراه می‌شوند و اقدامات هژمون از این طریق مشروعیت بیشتری می‌یابد. بنابراین قدرت‌های بزرگ موجد، تثبیت‌کننده و حامی حقوق بین‌الملل می‌باشند.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Hosein Daheshiar 

Abozar Omrani 

منابع

- الهویی نظری، حمید، (۱۳۹۲)، *حقوق بین‌الملل عمومی*، تهران: نشر دادگستر.

- آزادبخت، فرید، (۱۳۸۹)، «پارادایم میان رشته‌ای حقوق بین‌الملل: یک بررسی سیستمی با روابط بین‌الملل»، *مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی*، دوره سوم، شماره ۱
- امین زاده، الهام، صدرزاده، سولماز، (۱۳۸۸)، «بررسی دلایل ایالات متحده امریکا در عدم الحاق به دیوان بین‌المللی کیفری»، *فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۳۹، شماره ۳.
- امین زاده، الهام، علاقه‌بند حسینی، یونس، (۱۳۹۳)، «جایگاه مفهوم حاکمیت در حقوق بین‌المللی فضا»، *مجله حقوق بین‌المللی*، شماره ۵۰.
- بلدسو و بوسچک، (۱۳۷۵)، *فرهنگ حقوق بین‌الملل*، ترجمه بهمن آقایی، تهران: انتشارات کتابخانه گنج دانش.
- پورقصاب، علی، کاکاوند، زهرا، (۱۳۹۵)، «توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل فضا، فرصت‌ها و چالش‌های پیش روی بیمه فعالیت‌های فضایی»، *مطالعات بین‌المللی*، شماره ۴۹.
- جویز، کریستوفر، (۱۳۸۷)، *حقوق بین‌الملل در قرن بیست و یکم*، ترجمه عباس کدخدایی و امیر ساعد وکیل، تهران: نشر میزان.
- جلالی، محمود، آقاسینی، علی، (۱۳۹۵)، «حقوق بین‌الملل فضا و ضرورت حفظ محیط زیست فضایی»، *مطالعات حقوق عمومی*، دوره ۴۶، شماره ۳.
- حسینی، محمد، (۱۳۹۲)، «لزوم اتکا بر حقوق نرم در راستای توسعه و نهادینه‌سازی حقوق بین‌الملل فضایی ماروای جو»، *تحقیقات حقوقی آزاد*، سال ششم، شماره ۲۲.
- دوثرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف، (۱۳۸۴)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.
- دلخوش، علیرضا، (۱۳۹۶)، «برجام و پسابرجام از دیدگاه حقوق بین‌الملل»، *سیاست خارجی*، سال سی و یکم، شماره ۱.
- زمانی، محسن، نیاکویی، امیر، (۱۳۹۸)، «واکاوی عوامل مؤثر بر خروج امریکا از برجام»، *مطالعات روابط بین‌الملل*، سال دوازدهم، شماره ۴۵.
- ساندرز، فیلیپ، (۱۳۸۸)، *دنیای بی‌قانون، امریکا، قانونگذاری جهانی و قانون شکنی*، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- سلیمان‌زاده، سعیدو امیدی، علی و براتی، سحر، (۱۳۹۷)، «راهبرد سیاست خارجی ترامپ: هیبرید نوانزواگرایی - واقعگرایی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی*، دوره ۸، شماره ۲۸.

- سلیمی، حسین، عیوض زاده، حسن، (۱۳۹۵)، «مبانی نظری تداوم ناتو پس از جنگ سرد»، *مطالعات روابط بین‌الملل*، سال نهم، شماره ۳۵.
- طلائی، فرهاد، زرننگار، احسان، (۱۳۹۶)، «پویایی قواعد حقوق بین‌الملل و امکان‌سنجی استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین»، *مجلس و راهبرد*، سال بیست و چهارم، شماره ۹۱.
- عبدالهی، محسن، حسینی، سیدمحمد، (۱۳۹۴)، «مستولیت بین‌المللی دولت‌ها برای زباله‌های فضایی و سازوکارهای حل و فصل اختلاف‌های ناشی از آنها»، *مطالعات حقوق عمومی*، دوره ۴۵، شماره ۴.
- فرانکل، جوزف، (۱۳۷۲)، *نظریه معاصر روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی، تهران: نشر اطلاعاتی.
- قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۱)، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، تهران: سمت.
- کک، دین، (۱۳۸۲)، *حقوق بین‌الملل عمومی*، جلد ۲، ترجمه حسن حبیبی، تهران: انتشارات اطلاعات.
- مرشایمر، جان، (۱۳۹۰)، *تراژدی قدرت‌های بزرگ*، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- محمودی، سیدهادی، (۱۳۹۰)، «تأثیر فناوری‌های علمی بر توسعه و تحول حقوق بین‌الملل فضایی»، *فصلنامه پژوهش حقوق*، سال سیزدهم، شماره ۳۲.
- موسی‌زاده، رضا، (۱۳۹۵)، «راهبرد نوین قانونگذاری در حقوق بین‌الملل با تأکید بر تحول مفهوم رضایت دولت‌ها: بررسی موردی توافق بین‌المللی ۲۰۱۵ پاریس»، *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، دوره نخست، شماره ۱۹.
- نواده توپچی، حسین، (۱۳۸۶)، «رژیم حقوقی فضای ماورای جو زمین و چالش‌های پیش روی آن»، *راهبرد*، شماره ۴۶.
- نقیب‌زاده، احمد، (۱۳۸۸)، *نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل*، تهران: قومس.

References

- Antoniadis, Andreas, (2008), "From 'Theories of Hegemony' to 'Hegemony Analysis', in *International Relations*", in: <http://sro.sussex.ac.uk/2175>.
- Chamoso, Pablo, González-Briones, Alfonso, Rivas, Alberto, Bueno, Federico, (2018), "The Use of Drones in Spain: Towards a Platform

- for Controlling UAVs in Urban Environments”, available in: <https://www.ncbi.nlm.nih.gov>.
- Demir, Kadir Alpaslan, Cicibas, Halil, Arica, Nafiz, (2015), “Unmanned Aerial Vehicle Domain: Areas of Research”, *Defence Science Journal*, Vol. 65, No. 4.
 - Destradi, Sandra, (2008), “Empire, Hegemony, and Leadership: Developing a Research Framework for the Study of Regional Powers”, in: www.giga-hamburg.de/workingpapers.
 - Griffiths, Martin, (2005), “Beyond the Bush Doctrine: American Hegemony and World Order”, *Australasian Journal of American Studies*, Vol. 23, No. 1.
 - Haass, Richard, (2020), “Trump’s Foreign Policy Doctrine? The Withdrawal Doctrine”, available in: <https://www.washingtonpost.com>.
 - Halunko, Valentyn, (2019), “Space Law: The Present and the Future”, *Advanced Space Law*, Vol. 3.
 - Kerr, Paul, Katzman, Kenneth, (2018), “Iran Nuclear Agreement and U.S. Exit”, Congressional Research Service, available in: <https://fas.org/sgp/crs/nuke/R43333.pdf>.
 - Kratochwil, F, (2000), How Do Norms Matter? in the Role of Law in International Politics: Essays in International Relations and International Law, 35 (Michael Byers, ed.), Oxford: Oxford University Press.
 - Krisch, Nico, (2005), “International Law in Times of Hegemony: Unequal Power and the Shaping of the International Legal Order”, *The European Journal of International Law*, Vol. 16, No 3.
 - Layne, Christopher, (2006), “The Unipolar Illusion Revisited, The Coming End of the United States, Unipolar Moment”, *International Security*, Vol. 31, No. 2.
 - Lee, Matthew, (2020), “US Notifies UN of Withdrawal from World Health Organization”, (8 July), available in: <https://apnews.com>.
 - Maogoto J.N & Freeland S, (2007), “Space Weaponization and the United Nations Charter Regime on Force: A Thick Legal Fog or a Receding Mist?”, American Bar Association, at: http://works.bepress.com/jackson_maogoto/34.
 - Maslen, Stuart, (2012), “Drone Strike under Jus ad Bellum, Jus in Bello and International Review of the Red Cross”, *International Review of the Red Cross*, Vol. 94, No, 886.
 - Ryan J. Vogel, (2010), “Drone Warfare and the Law of Armed Conflict”, *DENV. J. INT’L L. & POL’Y*, Vol. 39 No. 1.
 - Sanger, David, (2020), “Trump Will Withdraw from Open Skies Arms Control Treaty”, (May 21), available in: <https://www.nytimes.com>.

- Sewall, Sarah B & Kaysen, Carl, (2007), *The United States and the International Criminal Court*, Rowman & Littlefield Publishers, INC. 2000.
- Sidorova, Elena, (2013), "Special Features of the International Regulation of Space", available in: <https://www.e-ir.info/pdf>.
- Sreejith, S.G, (2008), "Whither International; Aw, Thither Space Law, A Discipline in Transition", *California Western International Law Journal*, Vol. 38, No. 2.
- Thiels, Cornelius, Aho, Johnathon, Zietlow, Scott, Jenkins, Donald, (2015), "Use of Unmanned Aerial Vehicles for Medical Product Transport", *Air Medical Journal*, Vol. 34, No. 2.
- Vlaun, Mark, (2001), "Dron Wars: The Legal Framework for Remote Warfare", *FAOA Journal of International Affairs*, Vol. 15, No. 3.



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی